

تربیت - رشد و بالندگی

* شیرخوارگی

وجود گران قدر پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم، تمام زوایای ذهن عبد المطلب - که اینک عزیزترین فرزندش، عبد الله، را در سن جوانی از دست داده بود - به خود مشغول کرده بود. از این رو، جد بزرگوارش امر شیرخواری وی را به «ثوبه» کنیزک ابو لهب سپرد تا بتواند با فراهم آوردن موقعیتی مناسب این کودک را به صحرائشینان قبیله سعد بسپرد تا دوران شیرخوارگی را در آن سامان به سر برده و در محیطی پاک و دور از خطر بیماری هایی که کودکان مکه را تهدید می کرد، در جمع فرزندان بادیه نشینان رشد کند و بزرگ شود، چراکه رسم اشراف مکه بر این بود، نوزادان شیرخوار خود را برای شیر دادن به زنان شیرده صحرائشین می سپردند و میان آنان زنان قبیله سعد در این کار معروف بودند.

این قبیله در اطراف مکه و نواحی حرم سکونت داشت و زنان آن هر سال در ایام ویژه ای به مکه آمده تا کودکان شیرخوار را جهت شیر دادن، تحویل گرفته و از این راه امرار معاش کنند؛ به ویژه در سال ولادت نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم که با خشکسالی و قحطی همراه بود، این زنان نیاز بیشتری به کمک اشراف مکه داشتند.

برخی مورخان مدعی شده اند به خاطر یتیمی پیامبر، هیچ یک از زنان شیرده حاضر نشد وی را برای شیر دادن بپذیرد و کاروان زنان شیرده که هریک با خود کودک شیرخواری همراه داشت در آستانه بازگشت به بادیه بودند. تنها حلیمه سعدیه، دختر ابو ذؤیب، بود که نوزادی برای شیر دادن نیافته بود.

وی که مانند سایر زنان شیرده، در آغاز، از پذیرش پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم سرباز زده بود، وقتی کودکی برای شیر دادن نیافت به شوهرش اظهار داشت:

به خدا سوگند! نزد خانواده همان نوزاد یتیم خواهم رفت و او را خواهم گرفت. شوهرش نیز به او اجازه داد و به نزد خانواده آن کودک بازگشت و با دلی سرشار از آرزو و به این امید که شاید با پذیرش آن نوزاد زندگی اش خیر و برکت یابد، او را در آغوش کشید. سیره حلبی 1/146

مقام و جایگاه خاندان بنی هاشم و شخصیت جد بزرگوار رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم که به بخشش و احسان و کمک به نیازمندان و محرومان معروف بود، چنین ادعایی را مردود می سازد. افزون بر این که به نقل برخی تاریخ نگاران، پدر بزرگوار رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم چند ماه پس از ولادت آن حضرت دنیا را وداع گفته بود. الصحيح من سیره النبی الأعظم صلی الله علیه و اله و سلم 1/81؛ سیره حلبی 1/81

در روایت آمده که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در کودکی، جز شیر «حلیمه» شیر هیچ زنی را نپذیرفت. بحار الانوار 15/342

حلیمه می گوید: روزی عبد المطلب به من برخورد و پرسید:

از کدام قبیله ای؟

عرض کردم: از قبیله سعد.

فرمود: نامت چیست؟

عرض کردم: حلیمه.

حضرت لبخندی زد و فرمود:

این نام بر تو مبارک باد، دو خوی پسندیده در این نام وجود دارد، یکی سعادت و خوشبختی و دیگری حلم و بردباری، که خیر دنیا و سربلندی آخرت در آن هاست. سیره حلبی 1/147

تصوری که حلیمه با گرفتن یتیم عبد المطلب در رسیدن به خیر و برکت داشت، به نومیادی مبدل نگشت.

روایت شده که سینه حلیمه از شیر تهی بود ولی با شیر دادن پیامبر، سینه اش پر از شیر شد.

حلیمه می گوید:

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم را برای شیر دادن برگزیدیم، ... هر روز فراوانی و برکت در میان ما زیاده می شد و گوسفندان و شتران قبیله از چراگاه گرسنه برمی گشتند. و حیوانات ما سیر و پرشیر می آمدند.

... پس برکت و زیادتای در معیشت و اموال خود یافتیم و توانگر شدیم و حیوانات ما بسیار شدند از برکت آن حضرت.

و هرگز در جامه های خود حدث نکرد (بلکه هیچ گاهی مدفوعی از آن جناب دیده نگشت چه آنکه در زمین فرو می شد) و نگذاشت هرگز عورتش را که گشوده شود و پیوسته جوانی را با او می دیدم که جامه های او را بر عورتش می افکند و محافظت او می نمود.

پس پنج سال و دو روز آن حضرت را تربیت کردم؛ پس روزی با من گفت که هر روز برادران من به کجا می روند؟
گفتم: به چرانیدن گوسفندان می روند.

گفت: امروز من نیز با ایشان موافقت می کنم.

چون با ایشان رفت گروهی از ملائکه او را گرفتند و بر قلّه کوهی بردند و او را شست و شو کردند؛ پس فرزند من به سوی ما دوید و گفت:
محمد صلی الله علیه و آله و سلم را دریابید که او را بردند و چون به نزد او آمدم، دیدم که نوری از او به سوی آسمان ساطع می گردد؛ پس او را
در برگرفتم و بوسیدم و گفتم:
چه شد ترا؟

گفت: ای مادر، مترس خدا با من است.

و بویی از او ساطع بود از مُشک نیکوتر.

و کاهنی روزی او را دید و نعره زد و گفت: این است که پادشاهان را مقهور خواهد گردانید و عرب را متفرّق سازد. (مناقب) ابن شهر آشوب، 59/1
حلیمه پس از گذشت دو سال که نوزاد از شیر گرفته شد، به جهت خیر و سعادت که از برکت وجود مبارک آن حضرت نصیب وی شده بود، با بی
میلی، او را به خانواده اش بازگرداند، مادرش (آمنه) نیز از بیم ابتلای نوزادش به انواع بیماری ها، بر بازگشت فرزندش به منطقه ای دور از
مکه، پافشاری می کرد و بدین سان، حلیمه، نوزاد را با شادمانی بازگرداند.

نقل شده وقتی حلیمه ملاحظه کرد جمعی از نصرانی های حبشه وارد حجاز شده اند و به دلیل مشاهده نشانه های پیامبر مورد نظر در این نوزاد
بر ستاندن وی و بردن او به حبشه پافشاری دارند تا بدین وسیله به افتخار پرورش دادن وی نایل شوند و در پیروی از او، به مجد و عظمت دست
یابند، از بیم خیانت دست های مرموز، بار دوم کودک را به مکه آورد. سیره نبوی 1/167؛ بحار الانوار 15/401؛ سیره حلبی 1/155

*باران خواهی به برکت پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم

مورخان به پدیده درخواست باران به واسطه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم که چندین بار در زندگی آن حضرت و دوران شیرخواری و
نوجوانی، در زمان جدّ و عموی رخ داد، اشاره کرده اند.

نخستین بار زمانی اتفاق افتاد که مردم مکه دچار خشکسالی بزرگی شدند و در آن سامان، دو سال باران نیامد.

از این رو، عبدالمطلب به فرزند خود ابو طالب دستور داد تا نوه اش حضرت محمد صلی الله علیه و اله و سلم را -که نوزادی در قنطاق بود- حاضر
نماید. وقتی نوزاد را نزد وی آوردند او را روی دست گرفت و رو به کعبه به سمت آسمان بالا برد و چندبار عرضه داشت:

خدا یا! به حق این کودک، باران با برکت و مداوم خویش را بر ما فرو فرست. دیری نپایید که توده های ابر، چهره آسمان را پوشاند و چنان باران
شدیدی بارید که مردم از شدت آن بر ویرانی مسجد الحرام بیمناک شدند. ملل و نحل 2/248؛ سیره حلبی 1/182-183

بعدها در دوران نوجوانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم یک بار دیگر این درخواست باران تکرار شد و این بار عبدالمطلب وی را به دامنه
کوه ابو قبیس برد و سران و بزرگان قریش، او را همراهی کرده و به برکت وجود پیامبر، خواهان استجابت دعا بودند و ابو طالب با اشعاری که با این
ابیات آغاز می شوند به این رخداد اشاره کرده است:

پدر ما شفیع حرم بود، آن هنگام که به وسیله او؛ از بارانی سیل آسا که صبح دمان فروریخت سیراب شدند درحالی که ما از خشکسالی چونان
شوره زار گشته و زمین آب های خود را فروخورده بود شفیع ما در مکه به دعا برخاست و خداوند ما را سیراب نمود. سیره حلبی 1/331؛ ابونا شفیع الناس حین
سقوا به من الغیث رجاس العشیر بکور و نحن -سنین المحل- قام شفیعنا بمکه یدعو و المیاه تغور

تاریخ نگاران آورده اند که:

قریش از ابو طالب خواستند تا برایشان از خدا درخواست باران نماید. وی درحالی که دست پیامبر نوجوان صلی الله علیه و اله و سلم را گرفته بود
به سوی مسجد الحرام روانه شد؛ نوجوانی که چهره نورانی اش چونان خورشیدی که از پشت ابر هویدا شود، می درخشید. ابو طالب، برای درخواست
باران، خدا را به حق پیامبر سوگند داده، دیری نپایید که ابرها در آسمان ظاهر گشت و باران فراوانی بارید و نهرها جاری شد و همگی شادمان
گشتند و زمانی که قریش دشمنی خود را نسبت به وجود مقدس پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم و رسالت مبارک آن حضرت به اوج
رساندند، ابو طالب به این کرامت نیز اشاره کرد و فرمود:

آن چهره نورانی که به احترامش ابرها باران بارید، آن که بهار یتیمان و پناه بیوه زنان بود، هاشمیان در چنگ هلاکت گرفتار آمده بدو پناه بردند و
نزد او از نعمت های فراوان برخوردار شدند. سیره حلبی 1/190؛ البدایه و النهایه 3/52؛ بحار الانوار 28. و أبيض يستسقى الغمام بوجهه ربع الیتامی عصمه للأرامل تولد به الهلاک من آل هاشم فهم

عنده فی نعمه و فواضل

موارد یاد شده حاکی از این است که عبد المطلب و ابو طالب که هردو سرپرستی نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم را برعهده داشتند، یکتا پرستانی خالص بوده و به خدای متعال ایمان داشته اند و اگر این دو بزرگوار از ویژگی دیگری غیر از این دو موقعیت، برخوردار نبودند، در افتخار و سربلندی، آنان را بسنده بود. و این خود، دلیل بر این است که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در خانه ای که دیانت و خداپرستی و توحید در آن حکمفرما بود، بالید و پرورش یافت.

*با مادر

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم بعد از پدر بزرگوارش زمانی طولانی از سرپرستی مادر مهربانش، بهره مند نگردید. آمنه در انتظار جوانی یتیم عبد الله به سر می برد تا در فقدان شوهر مهربانش برای او تسلی خاطر باشد ولی مرگ، او را چندان مهلت نداد. روایت شده حلیمة سعیدیه پیامبر را در پنج سالگی به خانواده اش بازگرداند و مادرش آمنه تصمیم گرفت برای زیارت قبر شوهر عزیز خود در مدینه، فرزندش را با خود همراه ببرد و محمد صلی الله علیه و اله و سلم ضمن دیدار با دایی های خود از قبیله نجار، در آن سامان با آنان آشنا گردد.

ولی این سفر، اندوه دیگری برای پیامبر در پی داشت زیرا وی پس از زیارت محل وفات و دفن پدر، در مسیر بازگشت در منطقه ای به نام «ابواء» مادر مهربان خویش را از دست داد.

گویی ورود حزن و اندوه پیاپی بر قلب نازنین پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم در کودکی، نوعی از مراحل آمادگی الهی به شمار می آمد تا شخصیت والای آن حضرت تکامل یابد. بدین ترتیب، ام ایمن سفر خویش را به همراهی نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم به سمت مکه ادامه داد تا وی را به جدش عبد المطلب که علاقه شدیدی به نواده اش داشت، بسپارد.

*با جدش عبد المطلب

محمد صلی الله علیه و اله و سلم در دل عبد المطلب به جایگاهی دست یافته بود که هیچ یک از فرزندان و نوادگانش با این که از بزرگان بطحاء به شمار می آمدند، بدان پایه نرسیده بودند.

نقل شده روزی عبد المطلب در صحن کعبه بر زیراندازی که برایش گسترده بودند نشسته بود و سران و بزرگان قریش و فرزندانشان اطرافش حضور داشتند، ناگهان چشم آن حضرت به نواده اش «محمد» افتاد، دستور داد راه باز کنند تا نزدش آید. سپس وی را در کنار خویش و بر فرش ویژه خود نشاند.

افزون بر فضایل بلند اخلاقی که پیامبر از کودکی برخوردار از آن ها بود، این توجه و عنایت از ناحیه بزرگ قریش، جایگاه وی را در دل قریشیان استوارتر کرد.

و به سند معتبر دیگر روایت کرده است، که روزی عبدالمطلب نزدیک کعبه نشسته بود، ناگاه منادی ندا کرد که فرزندی (محمد) نام از (حلیمه) ناپیدا شده است؛ پس عبدالمطلب در غضب شد و ندا کرد: ای بنی هاشم و ای بنی غالب! سوار شوید که محمد صلی الله علیه و اله و سلم ناپیدا شده است و سوگند یاد کرد که از اسب به زیر نمی آیم تا محمد را بیابم یا هزار اعرابی و صد قرشی را بکشم و در دور کعبه می گردید و این شعر می خواند:

شعر:

يا رَبِّ رَدِّ رَاكِبِي مُحَمَّدًا

رَدًّا إِلَىٰ وَاتَّخِذْ عِنْدِي بَدَا

يا رَبِّ اِنَّ مُحَمَّدًا لَنْ يُّوجِدَا

تَصْبِحُ قُرَيْشٌ كُلُّهُمْ مُبَدِّدَا

یعنی ای پروردگار من، برگردان به سوی من شهبسوار من محمد صلی الله علیه و اله و سلم را و نعمت خود را بار دیگر بر من تازه گردان. پروردگارا، اگر محمد صلی الله علیه و اله و سلم پیدا نشود تمام قریش را پراکنده خواهیم کرد.

پس ندائی از هوا شنید، که حق تعالی محمد را ضایع نخواهد کرد، پرسید که در کجا است؟

ندا رسید که در فلان وادی است، در زیر درخت خار امغیلان، چون به آن وادی رفتند، آن حضرت را دیدند که به اعجاز خود از درخت خار، رطب آبدار می چیند و تناول می نماید و دو جوان نزدیک آن حضرت ایستاده اند چون نزدیک رفتند آن جوانان دور شدند و آن دو جوان جبرئیل و میکائیل بودند؛

پس ، از آن حضرت پرسیدند که تو کیستی ؟

گفت : منم فرزند عبدالله بن عبدالمطلب ؛ پس عبدالمطلب آن حضرت را بر گردن خود سوار کرد و برگردانید و بر دور کعبه هفت شوط آن حضرت را طواف فرمود و زنان بسیار برای دلداری حضرت آمنه نزد او جمع شده بودند چون آن حضرت را به خانه آورد خود به نزد آمنه رفت و به سوی زنان دیگر التفات ننمود. (مناقب) ابن شهر آشوب ، 1/60/61

چون آن حضرت را به نزد آمنه آوردند ام ایمن حبشیّه که کنیزک عبدالله بود و (برکه) نام داشت و به میراث به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم رسیده بود به حضانت و نگاهداشت آن حضرت پرداخت و هرگز آن حضرت را ندید که از گرسنگی و تشنگی شکایت کند، هر بامداد شربتی از زمزم می نوشید و تا شامگاه هیچ طعام نمی طلبید و بسیار بود که چاشتگاه برای او عرض طعام می کردند و اقدام به خوردن نمی فرمود.

قرآن کریم به دوران یتیمی پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم که آن را تحت سرپرستی پروردگار پشت سر نهاد، اشاره فرموده است:
أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى؛ آیا او تو را یتیم نیافت و پناه داد؟.

دوران یتیمی، معمولاً در ساختار و آماده سازی انسان جهت پختگی و اعتماد به نفس در تحمل رنج ها و دشواری های گریبانگیر و صبر و پایداری در برابر آن ها تأثیری بسزا دارد. و بدین گونه خدای متعال خود، آماده سازی پیامبر برگزیده اش را برعهده گرفت تا قادر باشد وظایف مهم آینده و مسئولیت بزرگی را که در انتظار دوران پختگی و کمال آن بزرگوار بود، بر دوش بکشد.

نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در این سخن خود، اشاره به این حقیقت، فرموده است:

پروردگارم مرا ادب آموخت، پس ادبم را نیک گردانید. « أدبني ربّي فأحسن تأديبي » مجمع البيان: 5/333 تفسیر ابتدای سوره قلم

بیش از هشت بهار از عمر شریف پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم سپری نشده بود که به سومین مصیبت مبتلا گردید و جدّ بزرگوارش «عبدالمطلب» را از دست داد.

اندوه رسول خدا در مرگ جدش، کمتر از حزن و اندوه وی در مرگ مادرش نبود تا آن جا که حضرت در مراسم تشییع پیکر جدش به سمت آرامگاه ابدی وی، بسیار گریست و هرگز یاد او را فراموش نکرد.

زیرا عبدالمطلب تا زنده بود به بهترین شکل ممکن، از وجود مبارک آن حضرت سرپرستی نمود و از مقام پیامبری آن بزرگوار آگاهی داشت.

*سرپرستی ابو طالب علیه السلام

سرپرستی عبدالمطلب از نواده اش «محمد» صلی الله علیه و اله و سلم تا زمانی که امور مربوط به او را به فرزندش ابو طالب سپرد، همواره ادامه داشت. وی می دانست که ابو طالب به بهترین شکل ممکن از برادرزاده خود سرپرستی خواهد کرد؛ هر چند ابو طالب از مال و منال زیادی برخوردار نبود ولی بین برادران خود، از همه شایسته تر و میان قریش جایگاه والایی داشت و مورد احترام بود. گذشته از این، ابو طالب برادر پدری و مادری عبد الله به شمار می آمد و همین، بر تحکیم رشته مهر و محبت وی در مورد پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم می افزود.

ابو طالب با افتخار و سربلندی، پذیرای این مسئولیت شد و در این راستا همسر پاک نهادش فاطمه بنت اُسد او را یاری می داد. این دو بزرگوار، محمد صلی الله علیه و اله و سلم را در خوراک و پوشاک بر خود و فرزندانشان مقدم می داشتند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم هنگام وفات فاطمه بنت اُسد به همین موضوع اشاره کرد و فرمود:

امروز مادرم را از دست دادم.

و آن مخدّره را با پیراهن خویش کفن نمود و در لحدش خوابید. از لحظه وفات عبدالمطلب وظیفه دشوار ابو طالب در جهت حفظ و مراقبت از وجود مقدس پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم آغاز گردید. وی با جان و مال و موقعیتی که داشت از همان دوران کودکی حضرت، از وی مراقبت و در دوران زندگی اش با دست و زبان، او را یاری می داد تا پیامبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم به سن کمال و به مقام نبوت رسید و رسالت خویش را آشکار ساخت. مناقب آل ابی طالب 1/35؛ تاریخ یعقوبی 2/14

نخستین سفر به شام

رسم بازرگانان قریب بر این بود که هر سال برای تجارت و بازرگانی، به مرکز بازرگانی آن زمان، یعنی شام، رهسپار می شدند. ابو طالب نیز تصمیم به انجام این سفر گرفت، ولی به دلیل بیم و ترسی که از دشواری سفر و خطرهای عبور از صحرا بر جان پیامبر داشت، در اندیشه همراه بردن آن حضرت نبود، اما از آن جا که شاهد پافشاری برادرزاده خود بود و می دید هنگام جدایی از عمو، اشک در چشمان مبارکش حلقه زده، در لحظه سفر تصمیم خود را عوض کرد و این نخستین سفر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به همراهی عمویش به شام تلقی می شد. پیامبر در این سفر بر وضعیت سفر از طریق صحرا اطلاع حاصل کرد و با راه های حرکت کاروان ها آشنا گردید.

در این سفر بحیرای راهب، با پیامبر دیدار کرد و نشانه های آخرین پیامبری را که حضرت عیسی علیه السلام به ظهور وی نوید داده بود، در او مشاهده کرد. زیرا وی به تورات و انجیل و دیگر منابعی که بر ظهور وجود مقدس پیامبر خاتم مژده داده بود، آشنایی کامل داشت. بحیرا به عمومی وی ابو طالب توصیه کرد آن حضرت را به مکه بازگرداند و برای مراقبت از وجود مبارک وی از سوء قصد یهودیان، احتیاط لازم را به کار ببرد. بدین ترتیب، ابو طالب به اتفاق برادرزاده خود رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به مکه بازگشت. سیره ابن هشام 1/194: الصحيح من سیره النبی

شبانی

از پیشوایان اهل بیت علیهم السلام روایتی که بیانگر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در کودکی باشد نقل نشده است. آری، از امام صادق علیه السلام حدیثی نقل شده که در خصوص امر شبانی و حکمت آن، عموم پیامبران را شامل می شود. در آن روایت آمده است: خداوند هرگز پیامبری بر نینگیخت جز آن که او را شبان گوسفندان گرداند تا بدین وسیله اداره امور مردم را بدو بیاموزد. « ما بعث الله نبیا قط حتی یسترعیه الغنم، یعلّمه بذلک رعیه للناس »

چنان که در مورد حکمت کشاورزی و شبانی، از آن حضرت روایت شده که فرمود: خدای عز و جل از میان کارها کشاورزی و شبانی را برای پیامبران خود دوست می داشت تا نزولات آسمانی را ناپسند ندارند. « ان الله عز و جل أحب لأتبیانه من الأعمال: الحرث والرعی، لئلا یکرهوا شیئا من قطر السماء » علل الشرایع ص 23، سفینه البحار مادة نبأ

نیز روایت شده که:

هیچ گاه پیامبر خدا اجیر کسی نشد. « ما کان أجیرا لأحد قط » تاریخ یعقوبی 2/21: البدایه و النهایه 2/296

این روایت دلالت دارد که رسول خدا برخلاف ادعای برخی از تاریخ نگاران که با استناد به حدیثی از صحیح بخاری گفته اند پیامبر برای مکیان شبانی می کرده است، حضرت هیچ گاه برای مردم مکه در قبال اجرت، شبانی نکرده است. صحیح بخاری کتاب الاجاره، باب 33، حدیث 499

بر فرض اگر ثابت شود آن بزرگوار در کودکی یا در عنفوان جوانی شبانی نموده، می توان علت آن را در روایتی که از امام صادق علیه السلام بدان اشاره کردیم، یافت و آن آماده سازی الهی بود که آن بزرگوار را با انجام دادن کاری (مانند شبانی) برای رسیدن به برجسته ترین مراتب کمال، شایستگی می بخشید. کمالی که خداوند با این فرموده اش، وی را بدان توصیف نموده: به راستی که تو دارای فضایل اخلاقی بس بزرگی هستی (وَ اِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ قلم/41) چنین کمالی پیامبر را برای تحمل مسئولیت سنگین رسالت الهی که لازمه توجه به مردم و تربیت آنان و شکیبایی بر دشواری های طریق هدایت و ارشاد آن هاست، آماده می کند.

جنگ فجار

در جنگ و درگیری هایی که میان اعراب وجود داشت حرمت ماه های حرام نادیده گرفته می شد، به همین دلیل آن ها را جنگ های فجار نامیدند. موسوعه التاریخ الاسلامی 1/301-305 به نقل از اغانی 19/74-80
برخی تاریخ نگاران مدعی اند پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در بعضی از این جنگ ها حضور یافته و برخی از پژوهشگران در این قضیه ایجاد شک و تردید کرده اند. از جمله عوامل این تردید، می توان به دو عامل اشاره کرد:
نخست:

هر چه از عمر شریف رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و اله و سلم سپری می شد، شخصیت آن بزرگوار درخشندگی بیشتری می یافت. آن حضرت نیز مانند سایر بنی هاشم به دلآوری و شجاعت فوق العاده ای معروف بود، ولی این قضیه به این معنا نیست که آن بزرگواران در جنگ های ظالمانه و فسادانگیز شرکت جسته اند.

روایت شده هیچ یک از بنی هاشم در آن نبردها شرکت نکردند و ابو طالب علیه السلام در این خصوص اظهار داشت:
این جنگ ها، جز ستم و تجاوز و قطع رابطه خویشاوندی و حرمت شکنی ماه حرام نتیجه دیگری ندارد. از این رو، من و هیچ یک از خاندانم در آن
ها حضور نخواهیم یافت. تاریخ یعقوبی 2/15

و بدین ترتیب، از شرکت هر یک از خاندان خویش در این نبردها جلوگیری به عمل آورد. عبد الله بن جدعان و حرب بن امیه - که در آن زمان ریاست
قریش و کنانه را برعهده داشتند - از جنگ کناره گیری کرده و اظهار داشتند: ما در ماجرای که بنی هاشم در آن حضور نداشته باشند، حاضر
نخواهیم شد. تاریخ یعقوبی 2/15

دوم:

روایات، پیرامون نقشی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در این جنگ داشته، به اختلاف سخن گفته اند. برخی بیان داشته اند:
پیامبر در این جنگ ها تیر در اختیار عموهایش می نهاد تا به تیراندازی دشمنانشان پاسخ دهند و از اموال و کالاهای عموهایش نگهداری می کرد.
موسوعه التاريخ الاسلامی 1/304

بعضی آورده اند:

حضرت در آن جنگ به پرتاب چند تیر پرداخت. سیره نبوی زینی دحلان 1/251

دسته ای دیگر می گویند: وی با این که نوجوان بود (تاریخ یعقوبی 2/16) ابو براء، نیزه انداز معروف عرب آرا به وسیله نیزه از پا در آورد. سیره حلبی 1/127
البته ما دقیقاً آگاهی نداریم آیا اعراب در آن زمان به نوجوانان اجازه حضور در نبرد و جنگ می دادند یا خیر؟ الصحیح فی السیره 1/95 ص: 81

*پیمان جوانمردان (حلف الفضول)

قریش بعد از جنگ فجار، در خود احساس ضعف و ازهم پاشیدگی نمود و از آن بیم داشت که مبدا مورد تاخت و تاز اعرابی که از قدرت و توان
بیشتری برخوردار بودند، قرار گیرد. از این رو، زبیر بن عبد المطلب مردم را به گردهمایی در «حلف الفضول» فراخواند و بنی هاشم و بنی زهره و بنی
تمیم و بنی أسد، در خانه عبد الله بن جدعان گرد آمدند و هم پیمانان، با فرو بردن دستان خویش در آب زمزم برای یاری افراد مظلوم و
ستمدیده، کمک به نیازمندان و امر به معروف و نهی از منکر با یکدیگر، پیمان همکاری بستند. البدایه و النهایه 3/293 - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 14/129 و 283
این پیمان برجسته ترین پیمانی بود که در دوران جاهلیت بسته شد.

رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم که در آن روزگار اندکی بیش از بیست بهار از عمر شریفش (تاریخ یعقوبی 1/17) سپری می شد، در این پیمان
شرکت جست و پس از پیامبری خود، آن پیمان را ستود و مورد تأیید قرار داد و فرمود:
«در خانه عبد الله بن جدعان در پیمانی شرکت جستم که اگر عوض آن، شتران سرخ مو به من می دادند آن چنان شاد نمی گشتم و اگر در دوران
اسلام نیز به چنان پیمانی دعوت می شدم، اجابت می کردم.» سیره ابن هشام 1/142
در مورد علت نامگذاری این پیمان به حلف الفضول گفته شده:

سه تن که نام آنان از ماده «فضل» برگرفته شده بوده در این پیمان حضور داشته اند. انگیزه بسته شدن این پیمان این گونه نقل شده:
مردی از قبیله زبید یا بنی اسد بن خزیمه در ماه ذی القعدة کالایی را وارد مکه نمود و عاص بن وائل سهمی، آن کالا را از او خریداری کرد و بهای
آن را پرداخت.

مرد زبیدی دادخواهی نزد قریش برد، ولی قریشیان از یاری کردن زبیدی بر ضد عاص بن وائل خود داری کردند و او را از خود راندند.
مرد زبیدی با مشاهده این وضع نامناسب از کوه ابو قبیس بالا رفت و مردم را به یاری طلبید و زبیر بن عبد المطلب به پاخواست و مردم را به پیمان
یادشده فراخواند و بدین سان، پیمان نامه عملی شد، آن گاه همگی نزد عاص بن وائل شتافته و کالای مرد زبیدی را از او ستانند و به صاحبش
سپردند. سیره حلبی 1/132: البدایه و النهایه 2/291

*بازرگانی با اموال خدیجه

به جهت موهبت اخلاقی بسیار پسندیده و همت والا و امانتداری و راستگویی رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم، شخصیت آن بزرگوار در
جامعه مکی خوش درخشید و دل ها به سمت او جذب شد. وی سلاله خاندانی پاک به شمار می آمد، اما فقر و تنگدستی حاکم بر خانواده ابو طالب
که پیامبر نیز در آن به سر می برد، سبب شد تا ابو طالب به برادرزاده خویش پیشنهاد کند با دارایی خدیجه دختر خویلد به بازرگانی و تجارت
بپردازد. در آن دوران 25 بهار از عمر شریف رسول خدا می گذشت.

ابو طالب برای عملی ساختن این کار نزد خدیجه شتافت و قبل از همه وی را در جریان امر قرار داد و خدیجه با شناخت قبلی خود از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بلافاصله آن را پذیرا و فوق العاده شادمان گشت و در آن سفر بازرگانی دو برابر کالایی را که برای تجارت به دیگران می سپرد، در اختیار پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم قرار داد. بحار الانوار 16/22؛ کشف الغمه 2/134 به نقل از معالم العترة جنابذی - سیره حلی 1/132

حضرت به شام سفر کرد و در این سفر «میسره» غلام خدیجه با او همکاری داشت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم با ویژگی های زیبایی و عواطف لطیف خود توانست محبت میسره و ارج و احترام وی را نسبت به خود به دست آورد و با امانتداری و تدبیر، سود فراوانی نصیب خویش سازد.

میسره در این سفر کرامات شگفت آوری از آن حضرت مشاهده کرد. در بازگشت کاروان به مکه، میسره آن چه را دیده و شنیده بود به اطلاع خدیجه رساند و این امور بر توجه و اهتمام خدیجه به رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم افزود و میسره او را به ازدواج با پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم تشویق نمود. البدایه و النهایه 2962، سیره حلی 1/136

به ادعای برخی مورخان، خدیجه، آن حضرت را تنها برای بازرگانی اجیر ساخته بود، در صورتی که یعقوبی - در تاریخ خود که از قدیمی ترین منابع مورد اعتماد به شمار می آید - آورده: «آن گونه که مردم می گویند: خدیجه رسول خدا را در قبال چیزی اجیر کرده، صحیح به نظر نمی رسد و هرگز آن بزرگوار اجیر کسی نبوده است . « تاریخ یعقوبی 2/21

در روایتی امام حسن عسکری از پدر بزرگوارش امام هادی علیه السلام نقل کرده:

رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم جهت انجام مضاربه با اموال خدیجه دختر خویند، به شام سفر می کرد. بحار الانوار 17/308

(اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم)

منابع:

کتاب منتهی الامال
کتاب پیشوایان هدایت